



قدرت الله قربانی^۱ | کثرت ادیان و جستجوی ملاک‌های حقایقیت*

چکیده

کثرت ادیان و تنوع نگرش‌های دینی بسیار متفاوت، ما را همواره با پرسش از ملاک‌های حقایقیت آنها مواجه می‌سازد. پیروان هر یک از ادیان بر اساس ویژگی‌های تاریخی یا الهی و غیرالهی بودن دین خود، پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش داده‌اند. در این تحقیق با استفاده از روش‌های عقلانی، استقرایی، تاریخی و تحلیل محتوا، بر ملاک‌های مختلفی برای ارزیابی حقایقیت ادیان تمرکز می‌شود. این ملاک‌ها عبارتند از: ۱. خداباوری؛ ۲. الهی بودن؛ ۳. وحدانیت در مقابل شرک؛ ۴. آخرت‌باوری؛ ۵. انسجام معرفتی و انطباق بیشتر با عقلانیت بشری؛ ۶. جامعیت در آموزه‌ها و کارایی در تأمین معنای زندگی انسان؛ ۷. آموزه‌محوری به جای پیامبرمحوری؛ ۸. عدم تحریف کتب مقدس و ۹. اصلاح انحرافات ادیان پیشین. رابطه طولی و عرضی این ملاک‌ها ما را قادر می‌سازد تا در نهایت به این نتیجه برسیم که ادیان الهی حقایقیت بیشتری دارند و از میان آنها نیز دینی که بدون تحریف بوده یا تحریفات کمتر و باورهای منسجم و عقلانی‌تر بیشتر داشته باشد و نقش مؤثری در معنای زندگی و اخلاق مؤمنان برجای بگذارد، واجد حقایقیت بیشتری خواهد بود. ضمن اینکه حقایقیت دینی، امری ذومراتب و تشکیکی است و از این‌رو بیشتر سنت‌های دینی، به‌ویژه ادیان الهی واجد آن هستند، اما میزان بهره‌مندی آنها از آن یکسان نیست، بلکه به میزانی که معیارهای فوق در یک سنت دینی حضور بیشتر و پررنگ‌تری دارند، آن دین می‌تواند در بردارنده درجه تشکیکی و سلسله‌مراتبی عالی‌تری از حقایقیت باشد.

واژگان کلیدی: ادیان، کثرت‌گرایی، حقایقیت، خداباوری، وحدانیت.



مقدمه

یکی از پرسش‌های مهمی که ذهن دین‌داران را به‌طور عام و فکر عالمان دین، به‌ویژه متکلمان و فیلسوفان را به‌طور خاص به خود مشغول کرده است، پرسش از ملاک‌ها و معیارهای دین حق است. اینکه بیشتر دین‌داران به‌طور عمومی به حقیقت دین خود اعتقاد جازم دارند و برای چنین حقیقتی دلایل اولیه‌ای هم دارند، تقریباً امری طبیعی است، اما این پرسش زمانی اهمیت فزاینده‌ای می‌یابد که ما با نگرش‌های برون‌دینی و به‌ویژه عقلانی به دین، از یک سو، و سنت‌های دینی رقیب، از دیگر سو مواجه هستیم که اولی، باورهای ما را به چالش می‌طلبد و دومی به ما یادآور می‌گردد که برخی پیروان ادیان دیگر هم ادعاهایی نظیر ما دارند. در واقع در روزگاری که ادیان در تعامل و گفتگوی نزدیک‌تری نسبت به هم هستند، هم امکان ارزیابی عقلانی باورهای ادیان دیگر برای ما ممکن است، و هم این زمینه فراهم هست تا ما دوباره نظام دینی خود را بازبینی عقلانی کنیم. به بیان دیگر، اگر پرسش از ملاک‌های حقیقت یک سنت دینی، به‌صورت درون‌دینی مطرح شود، یعنی ما بدون بصیرت کافی از سنت‌های دینی دیگر، بر حقیقت سنت دینی خود اعتقاد جازم داشته باشیم، چنین باوری به لحاظ عقلانی ارزش چندانی ندارد، اما در صورتی که ما با آگاهی از آموزه‌های دیگر سنت‌های دینی، نظام باورهای دینی خود را در معرض سنجش ملاک حقیقت قرار دهیم، پاسخ هرچه باشد، ارزشمند و شایسته توجه عقلانی است.

با لحاظ تجربه‌های مذکور، تنوع پاسخ‌های داده شده به پرسش از ملاک‌های حقیقت سنت‌های دینی و گاه تعصبات نابه‌جا نسبت به تأکیدات دین‌داران یک سنت دینی بر صرف ملاک‌های خودی، ما را به دورویکرد اصلی سوق داد که ممکن است در مجموع در نوع خود بدیع باشد: نخست توجه به ارزیابی عقلانی ملاک‌های ارائه شده به‌طور جداگانه و دوم ملاحظه مجموعه ملاک‌ها در کلیتی که ما را قادر سازد به فهم عقلانی قابل دفاعی از معیارهای عقلانی سنت‌های دینی دست یابیم. در این زمینه، در مجموع به ملاک‌های زیر توجه شده است: ۱. خداباوری؛ ۲. الهی بودن؛ ۳. وحدانیت در مقابل شرک؛ ۴. آخرت‌باوری؛ ۵. انسجام معرفتی و انطباق بیشتر با عقلانیت بشری؛ ۶. جامعیت در آموزه‌ها و کارایی در تأمین معنای زندگی انسان؛ ۷. آموزه‌محوری به‌جای پیامبر محوری؛ ۸. عدم تحریف کتب مقدس و ۹. اصلاح انحرافات ادیان پیشین. اهمیت این ملاک‌ها آن است که گردآوری آنها حاصل تجربه،



استقراء، تأمل عقلانی و مطالعه محتوایی متون کتب مقدس و تحقیق در بسط تاریخی آنها است که البته می‌توان مواردی را به این معیارها افزود یا مواردی را از آنها کاست. اما ملاحظه مجموع این ملاک‌ها، نه صرفاً یکی یا دو مورد از آنها، این امکان را برای ما فراهم می‌سازد تا به رویکردی نسبتاً جامع درباره ارزیابی عقلانی حقایق سنت‌های دینی دست یابیم. براین اساس، فرضیه این تحقیق آن است که ادیان الهی درجه بیشتری از حقایق دارند و از میان آنها نیز دینی که بدون تحریف یا دارای تحریفات کمتر بوده، باورهای منسجم و عقلانی بیشتری دارد و نقش مؤثری در اخلاق و معنای زندگی مؤمنان برجای می‌گذارد، واجد حقایق بیشتری خواهد بود. ضمن اینکه حقایق دینی، امری ذومراتب و تشکیکی است و از این‌رو بیشتر سنت‌های دینی، به‌ویژه ادیان الهی واجد آن هستند، اما میزان بهره‌مندی آنها از آن یکسان نیست، بلکه به میزانی که معیارهای فوق در یک سنت دینی حضور بیشتر و پررنگ‌تری دارند، آن دین می‌تواند دربردارنده درجه تشکیکی عالی‌تری از حقایق باشد. در ادامه با بررسی معیارهای مزبور، می‌کوشیم فرضیه تحقیق را آزموده و با بیان برخی شواهد از برخی از سنت‌های دینی بزرگ، کارایی ملاک‌ها را هم بسنجیم.

۱. معیارهای حقایق

۱-۱. خداباوری

نخستین و مهم‌ترین ملاک حقایق یک سنت دینی نگرش آن درباره خداباوری است. ابتدا باید توضیح دهیم که می‌توان ادیان را در یک تقسیم‌بندی کلی، به ادیان خداباور و غیرخداباور تقسیم کرد. ادیان خداباور به وجود موجودی متعالی، قادر مطلق و عالم مطلق باور دارند که خدا نامیده می‌شود. در مقابل، در ادیان غیرخداباور به وجود چنین خدایی یا به‌طورکلی به وجود هیچ خدایی اعتقادی وجود ندارد. حال اعتقاد به خدا، حداقل، نوعی پاسخ عقلانی به نیاز معنوی و معرفتی انسان و حس پرستش در او است، درحالی‌که ادیان غیرخداباور در مقابل این‌گونه نیازهای انسان پاسخ عقلانی لازم در اختیار ندارند. درواقع، امتیاز خداباوری آن است که تبیین عقلانی قابل قبول‌تری از نگرش غیرخداباوری درباره کلیت زندگی انسان ارائه می‌دهد، درحالی‌که در ادیان غیرخداباور تلاش برای ارجاع پاسخ پرسش‌های مابعدالطبیعی انسان به اصالت ماده یا اصالت انسان، نه تنها پذیرفتنی‌تر از نگرش خداباوری نیست، بلکه در حد خود هم انسجام و عقلانیت لازم را ندارد. به بیان دیگر، اگر درباره ادیان در جستجوی بهترین تبیین باشیم، به



نظر می‌رسد که خداباوری نسبت به خداانا باوری تبیین بهتر و عقلانی‌تری باشد؛ زیرا با فرض خدا باوری، انسان قادر است تا منشأ و کلیت زندگی خود و آینده آن را بهتر از نگرش خداانا باوری توجیه و تبیین نماید. در واقع با فرض وجود خدا، انسان قادر است جایگاه و نسبت خود را با او تعریف نماید و پاسخ پرسش‌ها و نیازهای خود را از او طلب نماید، اما نگرش خداانا باور انسان را با همه پرسش‌ها و نیازهای اساسی معرفتی و معنوی‌اش بدون امکان یافتن پاسخ قانع‌کننده رها می‌سازد. بنابراین، با ملاحظه این تفکیک میان ادیان خدا باور و خداانا باور، به نظر می‌رسد ادیانی که اساس آنها ایمان به خدا است، نسبت به ادیانی که ایمان به خدا در آموزه‌های آنها هیچ جایگاهی ندارد، حقایقت بیشتر دارند.

(سوئینرن، ۱۳۸۱: ۸۳-۸۱)

۱-۲. الهی بودن

افزون بر خدا باوری، دومین ملاک مهم حقایقت ادیان، الهی بودن یا منشأ الهی و وحیانی داشتن است. در این زمینه مطالعه تاریخ ادیان، دو نوع از ادیان الهی و غیر الهی را به ما معرفی می‌کند. ادیان الهی دارای پیامبر مشخص فرستاده شده از سوی خدا و کتاب الهی معینی هستند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به یهودیت، اسلام و مسیحیت اشاره کرد. اما با ادیان دیگر نیز مواجه هستیم که الهی نبوده و منشأ وحیانی ندارند از جمله هندوئیسم، بودئیسم، شینتو، کنفوسیوس و برخی ادیان ابتدایی. اگرچه می‌توان ادیان غیر الهی را نیز به دو قسم خدا باور و خداانا باور تقسیم کرد، اما در هر حال با وجود برخی ویژگی‌های مثبت در ادیان خدا باور غیر الهی، نمی‌توان آنها را در ردیف ادیان الهی و وحیانی قرار داد. به عنوان مثال، در میان ادیان غیر الهی، هندوئیسم به خدایان متعدد معتقد است، اگرچه در شاخه دیرین آن دین، نوعی پرستش خدای یگانه هم وجود داشته است، اما آئین زرتشت ضمن تأکید بر وجود خدای واحد، اهورا مزدا، به وجود دو خدای گاه فروتر خیر و شر نیز معتقد است. (ناس، ۱۳۷۵: ۴۶۰-۴۵۸) اما از آنجا که به طور یقینی نمی‌توان برای چنین ادیانی منشأ الهی و کتب وحیانی اثبات کرد، تجربه تاریخی این ادیان، تنوع و غیر یکنواختی را حتی در آموزه‌های اصلی آنها نشان می‌دهد. در مقابل، ادیان الهی چون یهودیت، مسیحیت و اسلام به تأکید تاریخ و تأیید وجدان بشری، دارای ریشه الهی بوده و پیامبر و کتاب الهی خاص خود را دارند. حال، اهمیت این تفاوت در میزان اطمینان در دستیابی به آموزه‌های حق در دو نوع ادیان الهی و غیر الهی است؛ یعنی به طور طبیعی امکان معرفی آموزه‌های درست و



حقیقی، در دینی که توسط پیامبری الهی از سوی خدا به مردم معرفی شده است، بیشتر از دینی است که رهبر معنوی آن پیامبر الهی نبوده و حتی چنین ادعایی هم نداشته است. علت این امر آن است که پذیرش فرض وجود پیامبر الهی و ارتباط او با عالم وحی، به این معناست که وی با اتصال به عالم وحی، بهترین و حقیقی ترین آموزه‌ها را برای بشریت به ارمغان آورده است، درحالی که درباره رهبر معنوی یک دین غیرالهی چنین امکانی متصور نیست، حتی اگر آن رهبر واجد خصوصیات اخلاقی و معنوی برجسته‌ای باشد. خلاصه اینکه داشتن منشأ الهی از مهم ترین ملاک‌های حقایق ادیان است؛ زیرا اگرچه دین به منظور هدایت انسان به سوی سعادت حقیقی نازل شده است، اما یک طرف آنچه که دین به انسان می‌گوید درباره خدایی است که احاطه بر او در توان انسان خاکی نیست. به همین دلیل آنچه که از آموزه‌های اصلی ادیان الهی به دست می‌آید، از آموزه‌های ادیان غیرالهی، گاه خداویر حقایق بیشتری دارد. اگرچه در میان ادیان غیرالهی، ادیانی که خداویر هستند از ادیان خداویر، حقایق بیشتری دارند.

۱-۳. وحدانیت در مقابل شرک

از مهم ترین معیارهای تفکیک ادیان حق و باطل، تفکیک آنها به ادیان یکتاگرا و شرک‌گرا است. ادیان طرفدار چندخدایی و شرک به تنوع خدایان با ویژگی‌های مختلف، گاه در عرض یا طول هم معتقدند، درحالی که جوهره ادیان توحیدی، باور به خدای واحد است. در نگرش ادیان توحیدی معمولاً خدایی مورد اعتقاد است که دارای وحدت حقیقی است یعنی ذاتاً و ضرورتاً هیچ خدایی در عرض یا طول او وجود ندارد و قابل تصور نیست. چنین خدایی دارای همه صفات کمالی نامتناهی است و هرآنچه غیر اوست، مخلوقات و معلول‌های او هستند. بنابراین در نگرش توحیدی، کل هستی به طور عقلی به دو قسمت اصلی خدا و غیرخدا تقسیم می‌شود که غیرخدا نیز مخلوق و معلول این خدای قادر مطلق است. (صادقی، ۱۳۸۶: ۳۳۴-۳۲۷)

درمقابل، در نگرش چندخدایی، چندین خدا در عرض یا طول هم تصور می‌شوند که همگی کار اداره جهان را برعهده دارند و یا هر یک به طور جداگانه اداره بخشی از جهان را عهده‌دار هستند. در چنین نگرشی هیچ یک از خدایان صفات نامتناهی نداشته و هیچ یک بر دیگری در صفاتی چون قدرت و علم تفوق و برتری ندارد. هر دو نگرش توحیدی و مشرکانه دارای روایت‌ها و تفسیرهای مختلفی است و در طول تاریخ ادیان نیز تحولات مهمی را پشت سر



گذاشته‌اند، اما همان‌طور که بیان شد به طور عمده جوهرهٔ ادیان توحیدی، اعتقاد به یک خدای واحد حقیقی است که وجود او جایی برای عرض اندام خدای دیگری باقی نمی‌گذارد، اما ادیان شرک آلود به وجود بیش از یک خدا معتقد هستند که با مشارکت هم کار تدبیر جهان را برعهده دارند. در اینجا نکتهٔ جالب آن است که همهٔ ادیان الهی بر نگرش توحیدی و وجود یک خدای واحد حقیقی تأکید دارند و همهٔ انبیاء الهی نیز انسان‌ها را به یک خدای واحد دعوت کرده‌اند، اما برخی ادیان غیرالهی وجود دارند که به توحید و برخی نیز به شرک دعوت کرده و می‌کنند. حال، ملاک حقانیت دین توحیدی از آن جهت است که تبیین عقلانی تری نسبت به دین مشرکانه فراهم می‌سازد. در نگرش توحیدی الهی همهٔ هستی تحت سیطرهٔ یک خدای قادر مطلق قرار دارند و اوست که مرجع و متعلق نهایی همهٔ پرسش‌ها و نیازهای انسان‌هاست و نیاز انسان به جستجوی امر مطلق و حقیقت نهایی را پاسخ می‌دهد. ولی در نگرش‌ها و ادیان مشرکانه نمی‌توان تصور درست و کاملی از خدا داشت؛ زیرا هیچ یک از خدایان متصور، واجد همهٔ صفات کمالی نبوده و شایستهٔ جایگاه خدای حقیقی نیستند. البته ممکن است تنوع نیازهای مادی و چگونگی معیشت مادی انسان‌ها و سختی تصور درست خداوند، آدمیان را به پندار چندخدایی سوق داده باشد، یا امکان برقراری ارتباط آسان با خدایان دست‌ساز و انسان‌وار، عامل رشد نگرش‌ها و ادیان شرک آلود شود- که خود مبحث جداگانه‌ای است- اما در اینجا سخن آن است که مطابق عقل سلیم بشری، نگرش خداباوری توحیدی دارای حقانیت و عقلانیت بیشتری نسبت به نگرش شرک‌آمیز و چندخدایی است. اگر از منظر تبیین عقلانی هم به این مسئله بنگریم، و در مقابل نگرش خداشناسی توحیدی، دو نگرش رقیب ماده‌گرایی و انسان‌گرایی را فرض کنیم، باز مشاهده می‌شود که نگرش توحیدی دارای حقانیت و عقلانیت بیشتری است؛ زیرا فرض یک خدای واحد حقیقی قادر و عالم مطلق دارای سادگی عقلانی و زمینهٔ پذیرش بیشتری نسبت به ارجاع اصل جهان به ماده یا نوع انسان است. (سوئین‌برن، ۱۳۸۱: ۸۳) خلاصه اینکه فرض خدایی حقیقی که از طریق زبان خود به‌عنوان موجودی قادر، عالم، خیرخواه و مهربان مطلق به انسان‌ها معرفی می‌شود، بهتر از انواع خدایان ناقص در نگرش شرک‌آمیز است.

۱-۴. آخرت‌باوری

آخرت‌باوری نیز می‌تواند به‌عنوان یکی از ملاک‌های مهم حقانیت ادیان مطرح شود؛ زیرا دعوت یک دین از مؤمنان



برای باور به حیات اخروی بر نحوه زندگی و ارزش‌ها و معنای آن اثرگذار است و موجب تغییر نحوه زندگی دین‌داران می‌گردد. در این زمینه به‌طور کلی می‌توان ادیان، اعم از الهی و غیرالهی را به ادیان آخرت‌باور و ادیان دنیا‌باور تقسیم کرد. ادیان دنیا‌باور، ادیانی هستند که مبدأ و معاد کلیت زندگی انسان را در محدوده همین دنیای مادی تعریف می‌کنند. چنین ادیانی منکر حیات اخروی بوده و در نتیجه تلاش دارند تا پرسش‌های مابعدالطبیعی و نیازهای اخلاقی و معنوی انسان را در پرتو قابلیت‌های دنیای مادی پاسخ دهند. (اشو، ۱۳۷۷: ۱۰۲) اما وجود گرایش‌های فطری چون حس پرستش، حس خیرخواهی، کمال‌جویی و نظایر آن که همگی دال بر وجود اصیل‌ترین حس آدمی، یعنی میل به جاودانگی و نامیرایی است، نشان می‌دهند که ادیان صرفاً دنیاگرا از دادن پاسخی معقول به چنین پرسش‌هایی و معرفی متعلقی منطقی برای میل جاودانگی انسان ناتوان هستند. افزون بر این، ناکامی‌ها و شرور مختلفی که به‌طور اجتناب‌ناپذیری در زندگی انسان رخ می‌دهند و قطعاً با قابلیت‌های جهان مادی قابل فهم نبوده و پاسخ دادنی هم نیستند، بیش از پیش بر ناکامی ادیان دنیاگرا و فقدان وجه حقایقی آنها صحنه می‌گذارند. اهمیت آخرت‌باوری به قدری بنیادی است که حتی ادیان غیرالهی چون هندوئیسم، بودیسم و زرتشت، البته به اشکال گوناگون و با تعبیر مختلف، آن را پذیرفته و در زمره آموزه‌های مهم خود قرار می‌دهند. (تیواری، ۱۳۸۱: ۱۷، ۵۲-۳۱، ۳۵؛ بنی‌حسین، ۱۳۷۲: ۸۹۴)

اهمیت این آموزه با نظر به مسئله حقایق ادیان آن است که دینی که قادر به ارائه تبیینی درست و دقیق از سرانجام حیات انسان، به‌ویژه پس از مرگ جسمانی او نباشد، نمی‌تواند از حقایق دینی بهره‌مند باشد؛ زیرا انسان به‌عنوان موجودی دارای بُعد غیرمادی و معنوی، واجد برخی پرسش‌ها و گرایش‌های اصیل و فطری است که پاسخ به چنین پرسش‌هایی و تحقق متعلق حقیقی چنین گرایش‌هایی تنها در پرتو اعتقاد به حیات اخروی ممکن است. جالب این که فیلسوفان عقل‌گرای جدید چون کانت نیز تنها با پذیرش امکان حیات اخروی، توانستند پاسخی نسبتاً منطقی برای عظمت اخلاقی انسان بیابند. (Craig, 1994: 49-50) ضمن اینکه ادیانی که آموزه‌های دقیق و آشکار درباره اصل وجود و چگونگی حیات اخروی دارند، از سطح بالاتر و عالی‌تری از حقایق نسبت به دیگر ادیان برخوردار خواهند بود. به‌عنوان مثال، در برخی ادیان چون هندوئیسم و بودیسم با توسل به تناسخ ارواح و چرخ تولدهای مکرر انسان در جهان در نهایت حیات اخروی توضیح داده می‌شود که دارای ابهامات و اشکالات خاص خود است. (ناس، ۱۳۷۵: ۱۵۵-۱۵۶، ۱۸۹) اما امتیاز ادیان الهی چون اسلام، مسیحیت و یهودیت، در شکل اصیل آن، این است که اصل



اعتقاد به حیات اخروی و چگونگی وقوع قیامت و احوال بهشتیان و دوزخیان را از زبان وحی برای ما تبیین می‌کنند که هم نشان‌دهنده اطمینان‌بخشی بیشتر این آموزه‌ها بوده و هم دال بر این است که چنین ادیانی حقایقت بیشتری دارند. تا اینجا چهار ملاک خداباوری، الهی بودن، وحدانیت و آخرت‌باوری را به‌عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین معیارهای بنیادی برای تعیین دینی که واجد حقایقت بیشتری است، تبیین نمودیم. ضمن اینکه هر چهار ملاک، تشکیل‌دهنده بخش اصلی نظام باورهای دینی هستند، نه شعائر و احکام یا معارفی که دین درباره انسان و جهان به دین‌داران معرفی می‌کند. منظور این است که اگرچه اصل حقایقت، حقیقتی تشکیکی و ذومراتب است، اما اصالتاً و در درجه نخست به سطح نظام باورهای دینی مربوط است، یعنی بهترین و مناسب‌ترین روش برای شناخت میزان حقایقت یک دین، آن است که ابتدا باورها و نظام اعتقادات آن دین و نه احکام و شعائر عملی مطالعه و بررسی شود. ضمن اینکه در سطح باورها هم عمده‌ترین و اصلی‌ترین باورها، درنهایت در دو باور مربوط به خدا و حیات اخروی خلاصه می‌شوند.

۲. انسجام معرفتی باورهای دینی و انطباق بیشتر با عقلانیت بشری

از معیارهای بسیار مهم درباره حقایقت ادیان، توجه به نظام باورهای دینی مندرج در ادیان و سنجش آن از منظر عقلانی و به‌ویژه بررسی میزان انسجام و سازگاری یا عدم انسجام و ناسازگاری میان نظام باورهای دینی است. در این زمینه، هر دو گونه ادیان الهی و غیرالهی قابل مطالعه و سنجش هستند. چون در اینجا ما با ریشه الهی ادیان کاری نداریم، بلکه سروکارمان با امکان توجیه معرفتی و عقلانی آنها است. برای انجام شایسته این کار، خوب است که نظام اعتقادات دینی ادیان را به سه سطح باورهای بنیادی، باورهای میانی و باورهای حاشیه‌ای تقسیم کنیم. چون باورهای دینی نقش مبنایی را نسبت به احکام و شعائر دینی دارند، تا قضاوت‌مان درباره باورها تکمیل نشده است، شایسته است که به حوزه ارزیابی شعائر و احکام، که همان فقه و شریعت هستند، وارد نشویم. منظور از باورهای بنیادی، باورهایی هستند که مقوم و بناکننده ساختار اصلی یک دین هستند. برای نمونه اعتقاد به وجود خدا و جهان آخرت و گاه نبوت، البته با تسامح، از عمده باورهای بنیادی هستند. تقریباً هر سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام دارای چنین ویژگی مشترکی هستند، اگرچه این ویژگی را به‌طور کامل نمی‌توان در همه ادیان غیرالهی ملاحظه کرد. با این حال در اساس زرتشت و هندوئیسم هم نوعی باور به موجودی متعالی در قالب عبارات گوناگون و اعتقاد به حیات اخروی با تفاسیر مختلف را



می‌توان ملاحظه کرد. درهرحال، حداقل دو باور به وجود خدا و حیات اخروی توسط ادیان عمده الهی و برخی ادیان غیرالهی مورد تصدیق است، اگرچه تفسیرهای پیروان آنها متفاوت می‌باشد. باورهای میانی به‌طور عمده دربردارنده باورهایی است که از نحوه نگرش دین‌داران به باورهای بنیادی ناشی می‌شود. به‌عنوان مثال، باورهایی چون نحوه وجود خدا، چیستی ذات و صفات خدا، یگانگی یا تعدد خدایان، رابطه خدا با جهان و انسان، افعال الهی، ویژگی‌های قیامت و بهشت و جهنم، تناسخ، صفات پیامبران و نظایر آن از گروه باورهای میانی هستند. باورهای میانی معمولاً متکثر بوده و حاصل نحوه خوانش مؤمنان از کتب مقدس هستند. اما باورهای حاشیه‌ای آن دسته از باورها هستند که به‌طور مستقیم به نصوص دینی قابل استناد نیستند، بلکه بیشتر مبتنی بر ذوقیات و نحوه معیشت دین‌داران و نحوه خوانش باورهای میانی و سنت دینی ظهور می‌کنند. نمونه‌های بارز باورهای حاشیه‌ای، باور مؤمنان به تقدس مکان‌ها، زمان‌ها، رخدادهای، موقعیت‌ها، اشیاء و نظایر آن است که باتوجه به شرایط متحول مکانی و زمانی، چنین باورهایی دچار تغییرات و تحولات می‌شوند. (قربانی، ۱۳۹۳: ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۱-۱۲۰) حال، تقسیم‌بندی باورهای دینی در ارتباط با ملاک انسجام معرفتی و انطباق با عقلانیت بشری از آن لحاظ اهمیت دارد که ما در بررسی آن ابتدا باید سراغ باورهای بنیادی برویم، سپس اگر آنها به لحاظ معرفتی تأیید شدند، به بررسی باورهای میانی و در نهایت باورهای حاشیه‌ای می‌پردازیم. اما اگر در یک سنت دینی، ارزیابی انسجام معرفتی و عقلانی باورهای بنیادی، نتیجه منفی داشت، دیگر نیازی به بررسی باورهای میانی و حاشیه‌ای نیست.

با ملاحظات فوق، مشکل برخی ادیان غیرالهی آن است که خدا باور نیستند، یعنی به هیچ‌خدایی به‌عنوان حاکم بر جهان و خالق جهان اعتقاد ندارند که همین عدم باور به خدای خالق و حاکم بر جهان، مهم‌ترین دلیل معرفتی بر عدم حقایق چنین ادیانی است. البته ممکن است برخی از چنین ادیانی در تأمین جوهری از اخلاق و معنویت در زندگی پیروان خود موفقیت‌هایی داشته باشند، اما این امر، مانع عدم حقایق چنین ادیانی نیست؛ زیرا آنها پاسخ منطقی و واقعی برای پرسش‌های مابعدالطبیعی و میل انسان به جاودانگی در جهان دیگر تدارک ندیده‌اند. همچنین درباره ادیان غیرالهی چون هندوئیسم و بودیزم با این پرسش مواجه هستیم که آیا خدایی که آنها به او اعتقاد دارند، همان خدای واقعی می‌باشد که ادیان ابراهیمی منادی آن هستند یا صرفاً خدایی است که از منظر انسانی آنها تراوش کرده است. در اینجا به‌طور طبیعی وارد توصیف باورهای میانی می‌شویم؛ زیرا در مورد ادیان غیرالهی گاه خدا باور باید ببینیم



ماهیت خدای آنها چیست. هرچقدر توصیفی که آنها از خدا و اوصاف الهی و رابطه او با جهان ارائه می‌دهند، مطابقت بیشتری با نصوص ادیان الهی داشته باشد، قابلیت پذیرش بیشتری دارند. در همین زمینه به‌عنوان مثال در آئین هندو هم به خدای واحد، برهما، معتقد هستند و هم به خدایان بی‌شمار آسمانی و زمینی با اسماء و صفات عجیب اعتقاد دارند و به آنها کرنش می‌کنند و برای هریک، بتخانه‌های باشکوهی هم می‌سازند. آنها عقیده به حیات اخروی را از طریق تناسخ و چرخ تولدهای دوباره پیوند می‌زنند. (توفیقی، ۱۳۷۹: ۳۲) در اینجا به لحاظ انسجام معرفتی با این پرسش مواجه هستیم که چگونه می‌توان هم به خدای واحد معتقد بود و هم شرک ورزیده و برای ابعاد مختلفی زندگی خود، خدایان متعددی در نظر گرفت که تمسیت زندگی انسان‌ها در دستان آنها می‌باشد. در واقع، تقابل تناقض میان توحید و شرک، به‌طور منطقی مستلزم آن است که اگر نگرش توحیدی دارای حقانیت باشد، هیچ وجهی از حقانیت برای شرک نتوان در نظر گرفت.

درباره ادیان الهی چون یهودیت، مسیحیت و اسلام هم مسئله به همین گونه مطرح است، یعنی اگرچه در این سه دین همه پیروان به یک خدای واحد و ضرورت قیامت معتقدند که مبین نگرش واحد آنها در سطح باورهای بنیادی است، اما نوع نگرش آنها به خدا و اوصاف الهی - که مربوط به سطح باورهای میانی است - اهمیت ارزیابی معرفتی انسجام باورها را بیشتر می‌سازد. برای نمونه، آموزه‌های تجسد، تثلیث، کفاره، رستاخیز و نظایر آن در مسیحیت تصویری از خدا ارائه می‌دهد که مشکلات خاص خود را دارد. (رومیان: ۱۰، ۹؛ مک‌گراث، ۱۳۹۲، ۵۳۵: ۲، ۴۷۲-۴۷۰) بنابراین، عدم انسجام معرفتی درباره باور به خدایی قادر مطلق و عالم کل که در شخص عیسی مسیح متجسد شده است، ممکن است دیگر نگرش‌های سنت مسیحی را هم دچار چالش اساسی نماید. به دلیل همین عدم انسجام عقلانی و معرفتی آموزه‌های میانی مسیحیت، برخی متفکرین عقل‌گرا و روشن اندیش، آنها را نفی کردند و برخی نیز در مقابل، با رویکرد ایمان‌گرایی، پذیرش چنین آموزه‌هایی را خارج از توان عقل یا مقابل آن دانسته و بر صرف ایمانی بودن آنها تأکید کردند. (کرکگور، ۱۳۷۴: ۶۸)

از جمله آموزه‌های دیگر مسیحیت که تحت تأثیر نوع نگاه آنها به خدا و مسیح، دچار چالش هستند می‌توان به آموزه گناه اولیه، عادل شمردگی، آموزه ایمان، آموزه نجات انحصارگرایانه، آموزه کلیسا، آموزه کفاره و فدا و آموزه



رستاخیز اشاره کرد. (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ۲: ۵۷۰-۵۶۲) البته وجود مشکل در چنین آموزه‌هایی نشان از بطلان مطلق مسیحیت نیست، بلکه بر تفاسیر نادرست و گاه افراطی و غیرعقلانی از کتاب مقدس و به‌ویژه نوشته پاولس قدیس، رسولان و آباء کلیسا دلالت می‌کند، اگرچه هم مسیحیت اصیل دارای حقایق خاص خود است و هم همین مسیحیت موجود نیز به‌طور کلی بدون درجه‌ای از حقایق نیست. نتیجه آنکه هر دینی که دارای باورهای بنیادی و میانی منسجم بوده و به لحاظ عقلانی قابل توجیه‌تر باشد، به‌طور طبیعی حقایق بیشتری دارد و در مقابل، هر دینی که دارای باورهای بنیادی و میانی گاه کمتر منسجم و کمتر عقلانی باشد، درجه کمتری از حقایق دارد. به همین دلیل هر دینی که از مؤمنان بخواهد که بیشتر بر اساس ایمان و تجربه دینی، آن را بپذیرند، واجد حقایق معرفتی کمتری است. در مقابل، هر دینی که پذیرش باورهای اساسی اش بر مبنای عقل باشد و در میان نظام باورهاش انسجام معرفتی و عقلانی لازم وجود داشته باشد، حقایق معرفتی بیشتری خواهد داشت.

۳. جامعیت در آموزه‌ها و کارآیی در تأمین معنای زندگی انسان

جامعیت در آموزه‌ها به این معنی است که با رجوع به کتب مقدس و سنت‌های دینی بررسی شود که در آن ادیان تا چه اندازه ابعاد و جوانب مختلف زندگی انسان‌ها مد نظر قرار گرفته است. در این زمینه، اگر ما زندگی انسان را از یک نظر به ابعاد فردی و اجتماعی و از نظر دیگر به ابعاد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، روان‌شناختی، علمی، عرفانی، اخلاقی، فقهی و فلسفی و از منظر سوم به مادی و معنوی تقسیم کنیم، باید بررسی شود که در کدام دین، همه یا بیشتر این جنبه‌ها به‌طور متوازن و مناسبی در نظر گرفته شده و پوشش داده شده است. همچنین باید تحقیق شود که مجموعه آموزه‌های ادیان مورد نظر به‌طور عمده تاچه حد عقلی و تاچه میزان نقلی و تعبیدی و تقلیدی هستند. قطعاً در موارد و محورهای پیش‌گفته، ادیان الهی و غیرالهی آموزه‌های یکسانی ندارند. بخش عمده ادیان غیرالهی چون هندوئیسم و بودیسم بیشتر بر جنبه فردی، اخلاقی و معنوی انسان و رسیدن به نوعی خلسه عرفانی تأکید دارند. به عقیده هندوان، دستیابی به حقیقت یا اتحاد با خدای توانا از طریق یوگا، یعنی یوغ نهادن حاصل می‌شود. یوگا به ریاضت‌های طاقت‌فرسا دلالت می‌کند و معمولاً با نشستن آرام و پیوسته و چهار زانو و همراه تأمل انجام می‌شود. (توفیقی، ۱۳۷۹: ۴۲)



در یهودیت توجه به جنبه فقهی و تصویر خدای قاهر و قانون‌گذار بیشتر مورد توجه است (ناس، ۱۳۷۵: ۴۹۵) و مسیحیت بیش از هر چیزی محبت و عشق خداوند تأکید می‌کند. (میشل، ۱۳۸۷: ۹۰-۸۹) البته ممکن است هر یک از این تأکیدها در ادیان مختلف اهمیت خاص خود را داشته باشد، اما پرسش کنونی آن است که مجموعه تعالیم ناشی از کتب مقدس و سنت‌های دینی تا چه میزان، بیشترین جوانب زندگی انسان‌ها را جهت‌دهی کرده است. قطعاً در این زمینه، ادیان الهی چون یهودیت، مسیحیت و اسلام، هم به واسطه کتاب مقدس آن ادیان و هم سنت دینی‌ای که طی قرون گذشته تکون یافته است، قابلیت‌های بیشتری دارند. اما در عین حال باید ملاحظه کرد که تفسیرهای متکثر آنان از کتب مقدس و تنوع گسترده سنت‌های دینی آنان در پاسخ‌دهی به نیازهای مختلف انسان تا چه میزان کفایت لازم را دارد. برای مثال در حوزه سیاست، اخلاق، اقتصاد، فرهنگ، علم، معنویت و نظایر آن تا چه میزان آموزه‌های ادیان الهی سازگاری و کارآمدی لازم را داشته‌اند.

همچنین باید به نقش ادیان در تأمین معنای زندگی انسان توجه جدی داشت. انسان موجودی در جستجوی معنای کارآمد از زندگی است که حصول چنین مهمی به موفقیت ادیان یا مکتب‌های فلسفی در ارائه پاسخ‌های منطقی به پرسش‌های بنیادی انسان درباره موضوعاتی چون وجود خدا و نقش او در زندگی انسان، هدف از زندگی انسان و غایت آن، جایگاه ارزش‌های اخلاقی در حیات آدمی، منزلت انسان در نظام هستی، سرانجام زندگی دنیوی و چگونگی حیات اخروی، مسئله شر و نقش آن در کلیت زندگی انسان وابسته است. در واقع، هر مکتب و دینی که بتواند پاسخ‌های کارآمد و عینی و کاربردی‌تر به پرسش‌های مزبور بدهد، واجد حقانیت بیشتری خواهد بود. در این جا زمینه، الهی یا غیرالهی بودن ادیان، اولویت ندارد، بلکه این پاسخ‌ها هستند که اهمیت خاص دارند. در این جا به طور کلی می‌توان به سه رویکرد عمده طبیعت‌گرا، ناطبیعت‌گرا و فراطبیعت‌گرا درباره معنای زندگی توجه داشت. (بیات، ۱۳۹۳: ۸۱-۸۲؛ Metz, 2007:203) از میان این سه رویکرد، تنها رویکرد فراطبیعت‌گرا است که به نقش امور ماورای جهان ماده و موجوداتی چون خدا برای تمهید معنای زندگی تأکید خاصی دارد، در حالی که رویکرد طبیعت‌گرا بر نقش عالم ماده، و رویکرد ناطبیعت‌گرا نیز بر نقش خود انسان برای ساختن معنای زندگی تأکید دارند. بنابراین با نظر به سه رویکرد مذکور و اینکه بخش مهمی از پرسش‌های معنای زندگی انسان ناظر به شناخت و تعیین تکلیف انسان با حوزه مابعدالطبیعه و ماورای عالم ماده است، نتیجه منطقی آن است که ادیانی که از



اهمیت قلمرو ماوراء طبیعت غافل هستند، قطعاً پاسخ‌های منطقی و کارآمد برای پرسش‌های معنای زندگی ندارند. به بیان دیگر، پاسخ به پرسش از وجود خدا، حیات اخروی و مسئله شرّ قطعاً نیازمند آگاهی‌دهی ادیان درباره عرصه‌ای است که خارج از داده‌های طبیعی قرار دارد. بنابراین، ادیان غیرالهی خداآباور و نیز لادری‌گرا در این خصوص از حقایق لازم برخوردار نیستند. البته ممکن است چنین ادیانی برخی مؤلفه‌های اخلاقی و معنوی داشته باشند که به همان اندازه واجد ارزش و اهمیت هستند، اما چون در تدارک پاسخ منطقی و کارآمد به پرسش‌های بنیادی معنای زندگی انسان ناتوان می‌باشند، به همین میزان فاقد معیارهای اساسی حقایق خواهند بود. اما ادیان غیرالهی خداآباور و نیز ادیان الهی، شرایط بهتری دارند، اگرچه به‌واسطه اتصال ادیان الهی به منبع وحی و دریافت آموزه‌های وحیانی از سرچشمه الهی، این ادیان در شرایط مناسب‌تری از ادیان غیرالهی قرار می‌گیرند. برای مثال تبیینی که ادیان الهی از چیستی و رابطه خدا با انسان، فلسفه و چگونگی قیامت و حیات اخروی، فلسفه شرّ و چرایی ضرورت آن برای زندگی انسان ارائه می‌دهند، در بردارنده بصیرت بیشتر و اطلاعات قابل اطمینان‌تری نسبت به ادیان غیرالهی است. در میان ادیان الهی نیز، هردینی که اطلاعات و آموزه‌های تحریف نشده یا کمتر تحریف شده و منطقی و عقلانی‌تری در اختیار مؤمنان قرار دهد، در تأمین و تدارک معنای کارآمدتری از زندگی موفقیت بیشتری داشته و در نتیجه حقایق بیشتری نسبت به دیگر ادیان الهی خواهد داشت.

۴. آموزه محور بودن بجای پیامبر محور بودن

یکی از ملاک‌های مهم و منطقی حقایق یک دین نسبت به ادیان دیگر، محوریت پیام اصلی و آموزه‌های بنیادی آن نسبت به پیامبر و شعائر آن است. در توضیح این مسئله باید توجه داشت که تجربه تاریخی ادیان ما را قادر می‌سازد تا آنها را یک‌بار به‌واسطه تفاوت رهبران آنها و بار دیگر براساس تفاوت آموزه‌های آنها از یکدیگر تفکیک کنیم. این امر هم درباره ادیان الهی و هم ادیان غیرالهی صدق می‌کند. در اینجا منطق عقل حکم می‌کند که دینی را واجد حقایق بیشتری بدانیم که در آن، تأکید اصلی نصوص دینی و مؤمنان بر آموزه‌های بنیادی آن دین است نه بر شخص پیامبر و ویژگی‌های خاصی که او واجد آنها است؛ زیرا پیام اصلی ادیان، به‌ویژه ادیان الهی، دعوت به خداآباوری و هدف آنها وصول به قرب حق تعالی است. نتیجه آنکه انبیاء و صفات عمومی یا اختصاصی‌ای که آنها



داشته‌اند در اصل دین‌داری، مقصود بالذات خدا نیست، بلکه قصد ذاتی الهی از ارسال رسولان متعدد، دعوت به خداوند است نه دعوت به رسولان، اگرچه رسولان الهی، طرق منطقی و مناسب دعوت به نیل به قرب الهی هستند. به همین دلیل است که برخی متفکران چون جان هیک مهم‌ترین راه اصلاح ادیان و به‌ویژه مسیحیت را گذر از پیامبر محوری و تمرکز بر حقیقت یا خدامحوری دانسته‌اند. هیک همه سنت‌های دینی بزرگ جهان را قلمروهایی می‌داند که در آن، افراد می‌توانند در جهت تبدیل و تحول روحی خویش از خودمحوری به حقیقت و خدامحوری پیشرفت کنند. (هیک، ۱۳۸۶: ۸۶) مولوی نیز مشکل اصلی مؤمنان را آن می‌داند که به جای توجه و تمرکز بر پیام الهی، بر انبیاء و خصوصیات آنها چشم دوخته‌اند. او تأکید دارد که پیروان ادیان به جای نگرستن به نور و حقیقت که همان هدف اصلی است، برای شیشه که وسیله است، اصالت قائل می‌شوند و این نگاه، زمینه‌ساز گمراهی و شرک می‌گردد؛ زیرا انبیاء مانند سفال‌دان و فتیله چراغ هستند که در حال تغییر می‌باشند، اما نور آنها که برگرفته از عالم غیب است، تغییری نمی‌کند. مولوی در این زمینه در کتاب فیه ما فیه می‌گوید: «اگر به مقصود نظر کنند دویی نماند، دویی در فروع است. اصل یکی است. مشایخ اگرچه به‌صورت گوناگون‌اند و به حال و افعال و اقوال مباینت است، اما از روی مقصود یک چیز است و آن طلب حق است (مولوی، ۱۳۴۸: ۲۳-۲۲) در واقع، از دید مولانا هر اختلاف و تفاوتی که میان انبیاء وجود دارد در ظواهر، جسم‌ها، سایه‌ها و چراغ‌ها است، نه در نور اصلی که واحد و منبسط است. (مولوی، ۱۳۷۷، ۳: ۲۱۲۵-۲۱۲۲)

حال، اهمیت این تفکیک در آن است که در واقع، اگرچه همه ادیان الهی و گاه غیرالهی با نام یکی از انبیاء یا رهبران گره خورده است و به بیان دیگر، حداقل درباره ادیان الهی میان ارسال دین و ارسال رسولان نوعی ملازمت وجود داشته است، اما باید توجه داشت که هدف از ارسال ادیان، فراتر از شخصیت و مقام انبیاء است که در حدنهایی اش وصول به قرب الهی می‌باشد. به زبان دیگر، اگرچه رسولان الهی اصالتاً از سوی خدا فرستاده شده‌اند، اما قصد ذاتی خدا معرفی رسولان نبوده، بلکه می‌خواسته راه رستگاری را به بشر نشان دهد که البته رسولان الهی بهترین راهبران این طریق بوده‌اند. ضمن اینکه تکامل تدریجی عقل بشری نیز در نهایت به ختم جریان ارسال رسولان الهی منجر شده است که این واقعیت حداقل مبین این مهم است که در اصل دین‌داری، آنچه واقعیت ذاتی است، خود خداوند می‌باشد و بقیه از جمله انبیاء، عرضی هستند.



اکنون با نظر به این توضیحات مشاهده می‌شود که وضعیت ادیان، به‌ویژه ادیان الهی یکسان نیست. تمرکز بر شخصیت رسول و آورنده یک دین الهی، قطعاً در مسیحیت بسیار بیشتر از یهودیت و اسلام است. دیدگاه خاصی که در مسیحیت درباره الوهیت مسیح، انکشاف الهی در او، تثلیث، تجسد، آموزه کفار و رستاخیز و نظایر آن می‌شود (مک‌گراث، ۱۳۹۲، ج ۲: ۵۳۰-۵۲۳)، به‌طور کلی نشان می‌دهد که نقطه کانونی دین مسیحیت، شخصیت و حتی اعمال و گفتار شخص عیسی مسیح عَلَيْهِ السَّلَام است. به همین دلیل است که در الهیات مسیحی برای نکتہ تأکید می‌شود که خود عیسی، وحی مسلم خدا است، یعنی خدا در عیسی تجلی کرده و در قالب او برای نجات بشریت متجسد شده است. (همان: ۵۲۹)

خلاصه اینکه ویژگی منحصر به فرد مسیحیت، آموزه مسیح‌محوری است، طوری که همه آموزه‌ها، حتی شناخت خدا و برقراری ارتباط با او نیز به نحوه نگرش دین‌داران به مسیح وابسته است. در حالی که در دو دین یهودیت و اسلام، آموزه محوری غلبه دارد، به‌ویژه در اسلام که در آن توحید و معاد دورکن اصلی این دین است و نوع نگرش مسلمانان به پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصل نگرش توحیدی آنها را از بین نمی‌برد. در واقع، چون پیام اصلی ادیان، به‌ویژه ادیان الهی، معرفی درست خدا به انسان و برقراری رابطه حقیقی میان آنها است، دل‌مشغولی افراطی مؤمنان به رهبر و رسول یک دین، ممکن است موجب دوری از حقیقت الهی شود. البته هرچه که از طرف ادیان به سمت فرق دینی پیش می‌رویم شتاب مسئله پیامبر محوری و رهبر محوری بیشتر می‌شود؛ زیرا تکررات نوع نگاه مؤمنان به پیامبر و اعمال و سخنان او به‌طور طبیعی منجر به تکرر برداشت‌ها و ظهور فرق مختلف کلامی نیز می‌گردد.

۵. عدم تحریف کتب و متون مقدس

از ملاک‌های مهم در مرتبه بعد می‌توان بر عدم تحریف کتب مقدس ادیان تأکید داشت. البته باتوجه به تقسیم ادیان به دو قسم ادیان الهی که دارای کتب و حیانی هستند و ادیان غیرالهی که چنین کتبی ندارند، باید این ملاک را به‌طور جداگانه در نظر گرفت. در خصوص ادیان غیرالهی ممکن است بتوان این‌طور طرح پرسش کرد که کتب اصلی و مقدس آن ادیان، که احتمالاً توسط بنیان‌گذاران و رهبران اولیه آنها تدوین شده است، در طول تاریخ بسط آن ادیان، چه تحولاتی را پشت سر گذاشته‌اند و تاچه میزان دچار تغییرات و اصلاحات و گاه تحریفاتی توسط دین‌داران بعدی شده-



اند. اما در این مورد تمرکز این تحقیق به‌طور عمده بر ادیان الهی است؛ زیرا ادیان الهی، مانند یهودیت، مسیحیت و اسلام، در طول هم ظهور کرده‌اند و میان کتب مقدس آنها هم ارتباطات درونی و طولی وجود دارد. در این زمینه جالب است که در قرآن به‌عنوان نصّ مقدس مسلمانان، هم الهی و وحیانی بودن دو کتاب تورات و انجیل تصدیق شده (آل عمران/۴، ۵۰) و هم اشاره شده است که تورات و انجیلی که حدود ۱۴۰۰ سال پیش نزد یهودیان و مسیحیان بوده، قبلاً تحریف شده است و بنابراین میان انجیل و تورات واقعی با آنچه که بر موسی عَلَيْهِ السَّلَام و عیسی عَلَيْهِ السَّلَام وحی شده است، تفاوت‌هایی وجود دارد (بقره/۷۵، ۷۹؛ نساء/۴۶؛ مائده/۱۴-۱۳، ۴۱) همچنین رجوع به آموزه‌های دین مسیح در کتاب مقدس نشان می‌دهد که در این کتاب نیز بر تحریف تورات یا نگرش‌های دینی یهودیان تأکید شده است (ایلخانی، ۱۳۸۹: ۱۹-۲۰) که در واقع همین امر یکی از علل ظهور عیسی، به‌عنوان بشارت‌دهنده و منجی برای نجات قوم یهود است. ضمن اینکه مطالعات انتقادی کتاب مقدس طی قرون گذشته این امکان را فراهم ساخته است تا الهی بودن بخش‌هایی از تورات موجود را انکار کنند. در این زمینه برخی الهی‌دانان یهودی مترقی از منظر انتقادی و تاریخی کتاب مقدس یهودیان را مجموعه‌ای از سنت‌هایی می‌دانند که طی دوره طولانی تدوین شده است و بازتاب انواع گوناگونی از دیدگاه‌های دینی می‌باشد که در واقع وحیانی بودن آن در معرض تردید قرار می‌گیرد یا باید در معنای وحی از منظر یهودی بازبینی کرد. (آنترم، ۱۳۸۵: ۶۹)

در سنت مسیحی نیز تا قرن چهارم میلادی نسخه‌های متعددی از انجیل نوشته شده بود که به لحاظ محتوا، گاه در تعارض ب بودند و در نهایت در شورای نیقیه چهار انجیل کنونی به‌عنوان اناجیل معتبر شناخته شدند. متفکرین مسیحی تأکید دارند انجیل‌ها حاصل تلاش شاگردان عیسی است که از طریق الهام، ایمان به مسیح و مفهوم این ایمان در جامعه پیروان وی تدوین گردید. از دید آنها این روح‌القدس بود که از طریق الهام، نویسندگان انجیل‌ها را برای نوشتن این کتب و ثبت برگزیده سخنان و کارهای بسیار زیاد عیسی در آنها رهنمون شد (میشل، ۱۳۸۷: ۵۰) حال نکته مهم آن است که به نظر می‌رسد در سنت مسیحی و یهودی به سختی بتوان از اصالت و عدم تحریف تورات و انجیل موجود دفاع کرد. در واقع هم مطالعات انتقادی کتاب مقدس و هم برخی اشارات متفکرین این دو دین و هم تأکیدات نصوص دین بعدی، یعنی اسلام، مؤیدی بر این حقیقت است. حال ملاحظه این واقعیات ما را به این ملاک راهنمایی می‌کند که اشارات و تأکیدات نصوص دین الهی بعدی بر تحریفات رخ داده در نصوص وحی‌شده دین الهی



پیشین توسط دین داران آن دین، به نوبه خود، دال بر این است که دین الهی متأخر واجد حقایق بیشتری نسبت به دین الهی متقدم است. بنابراین، به نظر می‌رسد در این زمینه، دین اسلام در بردارنده حقایق بیشتری نسبت به دو دین الهی یهودیت و مسیحیت باشد.

۶. اصلاح انحرافات تاریخی ادیان پیشین

از موارد مهم در باره جستجوی ملاک‌های حقایق، نقش ادیان متأخر در اصلاح انحرافات راه یافته در ادیان متقدم است. تذکر این نکته لازم است که انحرافات راه یافته در ادیان چیزی بیشتر از صرف تحریف کتب مقدس است. در واقع منظور از انحرافات می‌تواند تحریفات لفظی و معنوی کتب مقدس، افزودن اسرائیلیات و مطالب غیر واقعی در تفسیر کتب مقدس، ارائه تفاسیر خلاف واقع از کتب مقدس، ظهور فرق و گرایش‌های افراطی و انحرافی از ادیان و نظایر آن باشد. بنابراین در این زمینه نیز هرچه یک دین در طول بسط تاریخی آن در میان مؤمنان کمتر در معرض انحرافات لفظی، محتوایی، تفسیری، تاریخی و غیره قرار گیرد، این امر می‌تواند بر نوعی حقایق آن، دلالت داشته باشد. برای مثال، اگرچه هندوئیسم در منشأ و سرچشمه، دارای ریشه‌های خدا باوری توحیدی است، اما این نکته مهمی است که چرا بسط تاریخی این دین موجب رشد چشمگیر نگرش‌های مشرکانه و پرستش انواع خدایان توسط هندی‌ها شده است تا آنجا ممکن است امروزه بیشتر هندوها از ریشه خدا باوری توحیدی غافل باشند. در دین یهودیت با وجود وحی یکسان به حضرت موسی علیه السلام و نگارش تورات اولیه، در عهد عتیق که کتاب مقدس یهودیان است عبارات گوناگونی وجود دارد که تصویر کاملاً انسان‌انگارانه از خدا ارائه می‌دهد. (سفر لویان، ۲۶: ۱۱-۱۲؛ سفر خروج، ۲۵: ۸) در دین مسیحیت با این پرسش مهم مواجه هستیم که در عبارات انجیل چهارگانه و نوشته‌های پولس قدیس و نامه‌های رسولان که همگی عنوان عهد جدید را دارند، چه زمینه‌هایی برای ظهور آموزه‌هایی چون تثلیث، تجسد، گناه اولیه، کفاره، الوهیت مسیح و نظایر آن وجود دارد. (متی: ۱۹، ۲۸؛ رساله دوم قرنتیان: ۱۳، رساله اول پطرس: ۲، ۱)

همچنین جالب توجه است که از زمان ظهور فرقه پروتستان تا اواسط قرن ۲۰، بیشتر گرایش‌های کاتولیک و پروتستان یکدیگر را نفی کرده و کافر و خارج از دین معرفی می‌کردند (لین، ۱۳۹۶: ۳۷۰-۳۶۳) که این امر ما را با این پرسش مهم مواجه می‌سازد که تفسیر کدامیک از آن دو مطابق نص کتاب مقدس است تا براساس آن بتوان فهم



فرقه دیگری را مخالف آن برشمرد. در مورد دین اسلام با این پرسش مواجه هستیم که در آیات قرآن مسئله رهبری جامعه اسلامی و نیز صفات الهی و رابطه خدا با انسان و جهان، چگونه بیان شده است که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موجب شکل‌گیری فرق کلامی ای شده است که درباره این موضوعات در مقابل هم صف آرایی کرده‌اند. همچنین بسط تاریخی هریک از ادیان الهی و گاه غیرالهی نشان می‌دهد که تکرر قرائت‌های دین‌داران از دین خود در طول تاریخ به ظهور فرق دینی منجر شده است که دیدگاه‌های آنها گاه به صراحت با متن اصلی آن دین در تنافی یا تعارض است. این موارد نشان می‌دهند محتوای کتب مقدس، بسط تاریخی تفسیر دین‌داران از آن، تکرر دیدگاه‌های دینی و نوع مناسبات آنها باهم و نوع فرق کلامی ای که ظهور می‌کنند، می‌توانند ما را در شناخت حقانیت ادیان یاری کنند. در همین زمینه برای نمونه قرآن، آموزه تثلیث و الوهیت مسیح را که مورد اعتقاد مسیحیان است به صراحت نقد کرده و نگرش صحیح به عیسی مسیح را مخلوق و بنده خدا معرفی می‌کند. (مانده/۷۳؛ نساء/۱۷۱)



نتیجه‌گیری

اهمیت ملاک‌های جستجوی حقیقت دینی در تنوع آنها و امکان سنجش ادیان از منظرهای گوناگون است. برخی از معیارها، مانند چهار معیار اول، کاملاً پیشینی و عقلانی هستند و به‌عنوان مهم‌ترین ملاک‌ها برای تعیین حقیقت دینی به‌کار می‌روند. برخی دیگر از ملاک‌های پسینی به شیوه تجربی و استقرایی به دست آمده‌اند و درباره همه ادیان به‌طور یکسان به‌کار نمی‌روند. اما اهمیت نگاه چندبعدی به دین و استفاده از ملاک بیشتر برای ارزیابی حقیقت ادیان، این امکان را برای ما فراهم می‌سازد که تا حد امکان بدون تعصب دینی و صرفاً با رویکرد عقلانی و با اتکا به شواهد تجربی معتبر درباره ملاک‌های حقیقت ادیان قضاوت کنیم. در این زمینه چهار ملاک اول همراه با ملاک انسجام معرفتی ما را قادر می‌سازد تا حد زیادی ادیان را برحسب میزان بهره‌مندی از حقیقت درجه‌بندی کنیم. باید به‌طور خاص بر معیار خداابوری تأکید داشت که افزودن ملاک وحدانیت، تا حدود زیادی ادیان الهی و غیرالهی خدااباور و وحدانی را از ادیان غیرالهی خداانااباور و نیز شرک‌آمیز جدا می‌سازد. اگرچه ملاک‌های بعدی هم برای شناخت کارکرد بیرونی ادیان که مبین وجوهی از حقیقت آنها است، دارای کاربرد خاص خود است.

سخن آخر اینکه رابطه طولی و عرضی ملاک‌های مورد بحث، ما را به حقیقت تشکیکی و سلسله‌مراتبی ادیان رهنمون می‌شود، یعنی همه ادیان خدااباور، اعم از الهی و غیرالهی، دارای سطوحی از حقیقت هستند، اگرچه ادیان الهی نسبت به ادیان غیرالهی حقیقت بیشتری دارند. در میان الهی نیز، ادیانی که در باورها انسجام معرفتی داشته و دارای آموزه‌های جامع‌تری باشند، در بردارنده حقیقت بیشتری هستند. اما ادیان غیرالهی خداانااور واجد کمترین سطح حقیقت و بیشترین حد عدم حقیقت هستند. وجه حقیقت چنین ادیانی ممکن است در ابتدای بر اخلاق فاضله و رشد فضایل معنوی و نظایر آن باشد که البته در مقایسه با ادیان الهی و غیرالهی خدااباور ناچیز است. خلاصه اینکه، اگرچه ملاک‌های پیش‌گفته درباره حقیقت ادیان درباره همه یا بیشتر سنت‌های دینی قابل به‌کارگیری است که جنبه توجیه عقلانی و معرفتی ادیان را آشکار می‌سازد، اما به‌طور کامل تعیین‌کننده جنبه نجات‌شناسانه زندگی پیروان ادیان نیست. یعنی علل گوناگونی در نجات یا سعادت و شقاوت پیروان ادیان نقش دارند که در ملاک‌های حقیقت، قابل بررسی و گنجایش نیستند، بلکه داستان ویژه خود را دارند.



منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. اشو، باگوان (۱۳۷۷)، فقط یک آسمان، ترجمه مرضیه شنکائی، تهران: نشر تعالیم حق.
۳. ایلخانی، محمد (۱۳۸۹)، تاریخ فلسفه قرون وسطی و رنسانس، تهران: سمت.
۴. آترمن، آلن (۱۳۸۵)، باورها و آئین یهودی، ترجمه رضا فرزین، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۵. بنی حسین، محمد صادق (۱۳۷۲)، ادیان و مذاهب جهان؛ جلد دوم، قم.
۶. بیات، محمد رضا (۱۳۹۳)، دین و معنای زندگی در فلسفه تحلیلی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۷. توفیقی، حسین (۱۳۷۹)، آشنایی با ادیان بزرگ، قم: سمت.
۸. تیواری، کدازنات (۱۳۸۱) دین شناسی تطبیقی؛ ترجمه مرضیه (لونیز) شنکایی، چاپ اول، تهران: سمت.
۹. سوئین برن، ریچارد (۱۳۸۱)، آیا خدایی هست؟، ترجمه محمد جاودان، قم: مؤسسه انتشارات مفید.
۱۰. صادقی، هادی (۱۳۸۶)، عقلانیت ایمان، قم: نشر طه.
۱۱. قربانی، قدرت الله (۱۳۹۳)، «عقلانیت تشکیکی نظام باورهای دینی»، پژوهش‌های اعتقادی کلامی، ش ۱۴، صص ۱۰۳-۱۲۸.
۱۲. کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید) (۲۰۱۵)، ترجمه هزاره نو، چاپ پنجم، لندن: انتشارات ایلام..
۱۳. کرکگور، سورن (۱۳۷۴)، «انفسی بودن حقیقت است»، ترجمه مصطفی ملکیان، مجله نقد و نظر، شماره ۳ و ۴، صص ۶۲-۸۱.
۱۴. لین، تونی (۱۳۹۶)، تاریخ تفکر مسیحی، ترجمه روبرت آسریان، تهران: نشر فرزانه روز.
۱۵. مک‌گراث، آلستر (۱۳۹۲)، درسنامه الهیات مسیحی، ترجمه محمد رضا بیات و همکاران، ج ۲، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۶. مولوی، جلال الدین (۱۳۴۸)، فیه مافیه، با تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۷. مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۷)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۱۸. میشل، توماس (۱۳۸۷)، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۹. ناس، جان (۱۳۷۵)، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۰. هیک، جان (۱۳۸۶)، مباحث پلورالیسم دینی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: نشر علم.
21. Metz, Thaddeus (2007), *New Developments in the Meaning of Life, Philosophical Compass*.
22. Craig, William lane (1994), *The Absurdity of life Without God*, Macmillan Publishing Company, New York.